

نظم کهن جهان در حال پایان است — نظم نوین جهان در حال ظهور

خیانت به غزه یکی از عمیق‌ترین شکست‌های اخلاقی در آغاز قرن بیست‌ویکم به شمار می‌رود — ترکی آهسته که وعده «هرگز دوباره» پس از هولوکاست را درهم شکست و شکنندگی حقوق بین‌الملل را در برابر قدرت خام و مصلحت‌جویی سیاسی آشکار ساخت. طی ۲۹ ماه، از اکتبر ۲۰۲۳ به بعد، جهان نظاره‌گر ویرانی بی‌امان غزه بود: خانه‌ها به ویرانه بدل شدند، بیمارستان‌ها هدف قرار گرفتند، کودکان از گرسنگی رنج بردند، خانواده‌های کامل نابود شدند. تصاویر گریزناپذیر بودند — نوزادان گرسنه، قطع عضوشدگان بدون بیهوشی، گورهای دسته‌جمعی که با دست‌کنده می‌شدند — با این حال، پاسخ کسانی که خود را نگهبان هنجارهای جهانی می‌دانستند، در بهترین حالت، سخنانی ناتوان و در بدترین حالت، همدستی فعال از طریق وتو، ارسال تسلیحات و پوشش دیپلماتیک بود.

«هرگز دوباره» از خاکستر آشویتس و تربلینکا زاده شد؛ سوگندی که پس از قتل صنعتی شش میلیون یهودی و میلیون‌ها تن دیگر در وجدان بشریت حک شد. این وعده به سنگ‌بنای اخلاقی نظم پس از ۱۹۴۵ بدل گشت: کنوانسیون نسل‌کشی ۱۹۴۸، اعلامیه جهانی حقوق بشر، اصول نورنبرگ که اعلام کرد جرایم علیه بشریت از مرزها و حاکمیت فراتر می‌رود. اما در غزه، این وعده ترک برداشت. کارشناسان سازمان ملل، از جمله گزارشگر ویژه وضعیت حقوق بشر در سرزمین‌های فلسطینی، الگوهایی سازگار با نسل‌کشی توصیف کردند — کشتن اعضای گروه، وارد آوردن آسیب جدی جسمی یا روانی، ایجاد عمدی شرایطی محاسبه‌شده برای نابودی فیزیکی. کمیسیون مستقل بین‌المللی تحقیق، مقامات اسرائیلی را مسئول جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت دانست، از جمله استفاده از گرسنگی به عنوان روش جنگی، نابودی، آزار جنسیتی و انتقال اجباری. دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) در تدابیر موقت ژانویه ۲۰۲۴، وقوع اعمال ممنوعه تحت کنوانسیون نسل‌کشی را محتمل دانست و اسرائیل را ملزم به جلوگیری از چنین اعمالی، تضمین ارسال کمک‌ها و مجازات تحریک کرد. دستورات و نظرات مشورتی بعدی، تعهدات تسهیل دسترسی بشردوستانه (از جمله برای آنروا) را تقویت و بخش‌هایی از اشغال را غیرقانونی اعلام کردند.

این‌ها پاورقی‌های حقوقی مبهم نبودند؛ اعلامیه‌های الزام‌آور از بالاترین دادگاه جهان و نهادهای معتبر سازمان ملل بودند. با این حال، پایبندی به آن‌ها ناچیز بود. اسرائیل کمک‌ها را محدود یا مسدود کرد — آنروا با تعلیق مواجه شد، گذرگاه‌ها ماه‌ها بسته ماندند، کریدورهای بشردوستانه نظامی یا خصوصی‌سازی شدند و به هرج‌ومرج مرگبار بدل گشتند. تا ۲۰۲۵-۲۰۲۶، شرایط قحطی بازگشت؛ جیره‌ها به کسری از نیاز کالری کاهش یافت، پروتز برای هزاران قطع عضو مانع شد، و تخلیه پزشکی متوقف گردید. بیش از ۷۰,۰۰۰ فلسطینی کشته شدند (احتمالاً بسیار بیشتر با احتساب مرگ‌های غیرمستقیم ناشی از بیماری، گرسنگی و کمبود مراقبت)، یکی از هر پنج کودک جهان در مناطق جنگی زندگی می‌کند و غزه مرکز رنج است. جهان می‌دانست — تصاویر ماهواره‌ای زنده، گزارش‌های خبرنگاران، گزارش‌های سازمان‌های غیردولتی — و با این حال، ماشین پاسخگویی متوقف ماند.

ترک جامعه بین‌المللی، نهادی بود. شورای امنیت سازمان ملل، فلج‌شده از وتوهای مکرر آمریکا، نتوانست آتش‌بس یا توقف‌های بشردوستانه را اعمال کند. قطعنامه‌های درخواست توقف فوری درگیری‌ها، دسترسی بی‌قیدوشرط به کمک‌ها و

آزادی گروگان‌ها مسدود شدند — اغلب تنها رأی مخالف از واشنگتن — با وجود حمایت تقریباً جهانی دیگر اعضا. توقف‌های «بشردوستانه» پیشنهاد و وتو شدند؛ درخواست‌های پایبندی به دستورات دیوان بین‌المللی دادگستری نادیده گرفته شد. ایالات متحده، وفادارترین متحد اسرائیل، کمک‌های نظامی را ادامه داد در حالی که تلفات غیرنظامی را با زبانی محتاطانه محکوم می‌کرد، درگیری را دفاع در برابر حماس جلوه می‌داد و از محاصره و اشغال گسترده‌تر چشم‌پوشی می‌کرد. متحدان اروپایی و دیگران بیانیه‌های نگرانی صادر کردند اما به ندرت آن‌ها را به فشار ملموس تبدیل کردند — تحریم‌ها به تعویق افتاد، صادرات تسلیحات ادامه یافت، به رسمیت‌شناسی دیپلماتیک پابرجا ماند.

این نه صرفاً بی‌عملی بود؛ بلکه کوری انتخابی بود. وعده «هرگز دوباره» دهه‌ها به صورت گزینشی فراخوانده شد — به حق برای هولوکاست، برای بوسنی، برای رواندا پس از واقعه — اما در غزه، محاسبات تغییر کرد. اتحادهای سیاسی، نفوذ لابی و منافع استراتژیک بر اصول جهانی غلبه کردند. نتیجه: مردمی محبوس در زندانی روباز، زیر بمباران و محاصره، در حالی که نظم جهانی مدعی جلوگیری از چنین وحشت‌هایی، یا چشم می‌پوشید یا آن را ممکن می‌ساخت. خیانت با هر وتو، هر کاروان تأخیری، هر بیانیه «افکار و دعاها» از پایتخت‌هایی که می‌توانستند عمل کنند اما انتخاب نکردند، عمیق‌تر شد.

غرور همیشه بهایی دارد. معماران این نظم — کسانی که نهادها را بر ویرانه‌های جنگ جهانی دوم ساختند تا تکرار نشود — فرض کردند اقتدار اخلاقی خودپایدار است و قدرت می‌تواند قانون و وجدان را برای همیشه نادیده بگیرد بدون پیامد. اشتباه کردند. امپراتوری‌هایی که برمی‌خیزند، سقوط می‌کنند؛ اغلب نه از شکست میدان جنگ، بلکه از فرسایش مشروعیت. هنگامی که وعده «هرگز دوباره» به شعاری بدل شود نه اخلاقی الزام‌آور، هنگامی که حقوق بین‌الملل گزینشی اجرا شود، هنگامی که رنج یک ملت برای راحتی ژئوپلیتیک قابل تحمل دانسته شود، بذره‌ای نابودی کاشته می‌شود.

اکنون صورت حساب فرا می‌رسد، با نیرویی ناگزیر که فرانک هربرت در **تل ماسه‌ها** پیش‌بینی کرده بود — حماسه‌ای که قدرت، کنترل منابع و چرخه‌های اجتناب‌ناپذیر صعود و سقوط را در هم می‌آمیزد به گونه‌ای که بیشتر نبوی به نظر می‌رسد تا خیالی. سه استعاره از جهان **تل ماسه‌ها** زلزله ژئوپلیتیک کنونی را با دقتی هولناک قاب می‌گیرد.

نخست، نقل قول از شاهزاده ایروان در **فرزندان تل ماسه**: «اگر تاریخ چیزی به ما بیاموزد، تنها این است: هر انقلابی بذره‌ای نابودی خود را در درون دارد. و امپراتوری‌هایی که برمی‌خیزند، روزی فرو خواهند افتاد.» این هشدار آرام در رویدادهای مارس ۲۰۲۶ طنین می‌اندازد. ایالات متحده، معمار و مجری نظم پس از جنگ جهانی دوم بر پایه برتری نظامی بی‌چون‌وچرا، هژمونی دلار و اقتدار اخلاقی گزینشی، اکنون با زخم‌های خودساخته زیاده‌روی خود روبه‌روست. آنچه با نفرت اخلاقی از مصنوعیت در غزه آغاز شد، به چالش ساختاری بدل گشت: اصرار امپراتوری بر حمایت مطلق از اسرائیل، حتی در میان وحشت‌های مستند، خشم در جنوب جهانی را کاشت و اتحادهای نزدیک‌تر به خانه را شکافت. هر تشدید — ترورهای هدفمند در میان آتش‌بس‌های شکننده، انحراف سامانه‌های دفاعی از اوکراین و هندو-اقیانوسیه — بذره‌ای واکنش شدیدتری می‌کارد. ترور رهبر معظم علی خامنه‌ای در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶، در میانه مذاکرات جاری، هر اعتماد دیپلماتیک باقی‌مانده را درهم شکست. پسرش مجتبی خامنه‌ای، سخت‌کرده از خسارات شخصی و خانوادگی، انتقام و مقاومت پایدار را سوگند خورده و آتش‌بس را بدون اصلاح ساختاری برای فلسطین رد می‌کند. تاریخ، چنان‌که ایروان یادآوری می‌کند، صعود ابدی را برنمی‌تابد؛ همان سازوکارهایی که ایالات متحده را به ابرقدرتی رساند، اکنون آسیب‌پذیری‌ها را در برابر مقاومت نامتقارن مصمم آشکار می‌سازد.

دوم، جمله مشهور منسوب به بارون ولادیمیر هارکونن: «کسی که بر ادویه کنترل دارد، بر کیهان کنترل دارد.» در کیهان هربرت، ملانژ — ادویه ضدپیری — محور تمدن بین‌ستاره‌ای است: عمر را دراز می‌کند، آگاهی را گسترش می‌دهد و ناوبان‌های گیلد را قادر به تا کردن فضا می‌سازد. بنابراین کنترل آراکیس برابر با کنترل همه‌چیز است. در قیاس ما، نفت (و تا

حدی گاز طبیعی مایع) نقش ادویه را بازی می‌کند. دهه‌ها ایالات متحده بر جریان‌ها تسلط داشت — نه همیشه با مالکیت مستقیم ذخایر، بلکه از طریق برتری دریایی که مسیرهای دریایی را امن می‌کرد، اتحادیهایی که تولیدکنندگان دوست را تضمین می‌کرد و نظام پتrodollar که تقاضا برای دلار را حفظ می‌کرد. تنگه هرمز، که حدود ۲۰ درصد نفت جهان روزانه از آن می‌گذشت، به نقطه خفگی مدرن آراکس بدل شد. بسته شدن مؤثر — یا محدودیت شدید — تنگه توسط ایران، پشتیبانی شده با تهدید موشکی، مین‌گذاری و لغو بیمه، این کنترل را واژگون کرد. ترافیک به قطره‌ای فروکاست؛ تولیدکنندگان خلیج تولید را کاهش دادند زیرا انبارها لبریز شد؛ تلاش‌های تغییر مسیر از طریق باب‌المنند با تهدیدهای تازه حوثی‌ها روبه‌روست. خود پتrodollar لرزان است زیرا ایران با محموله‌های همسو، عبور با یوان یا روبل را آزمایش می‌کند. معماران نظم کهن — واشنگتن و نزدیک‌ترین متحدانش — ناگهان درمی‌یابند که کنترل اسمی وقتی جریان خود قابل قطع است، بی‌معنی است.

اما عمیق‌ترین بینش از مشاهده ظریف‌تری در اقتباس مینی‌سریال **فرزندان تل‌ماسه** (که مضامین هربرت را بازتاب می‌دهد) می‌آید: «مسئله این نیست که چه کسی بر ادویه کنترل دارد، بلکه چه کسی توانایی برهم زدن ادویه را دارد.» این وارونگی جوهر لحظه کنونی را به تصویر می‌کشد. ایالات متحده شاید هنوز بزرگ‌ترین ناوگان، پیشرفته‌ترین جنگنده‌ها و عمیق‌ترین ذخایر استراتژیک را داشته باشد، اما ایران — با پشتیبانی غیرمستقیم اطلاعات روسیه، احتیاط اقتصادی چین و شبکه نیروهای نیابتی — نشان داد که قدرت برتر در برهم‌زدن است. با ادامه باران موشکی، خفه کردن هرمز و تهدید نقاط خفگی ثانویه، تهران هزینه‌هایی تحمیل می‌کند که امپراتوری به‌سختی می‌تواند پایدارانه با آن‌ها هم‌اوردی کند. مهمات آمریکایی سال‌ها ذخیره را در هفته‌ها می‌سوزاند؛ رهگیرها از دیگر مناطق منحرف می‌شوند؛ متحدان به آرامی توافق‌های پایگاه را بازنگری می‌کنند زیرا پایگاه‌های تحت حفاظت آمریکا زیر آتش قرار می‌گیرند که نمی‌توانند کاملاً دفع کنند. ناوهای هواپیمابر، که زمانی نماد برتری بی‌چون‌وچرا بودند، اکنون در جهانی از هایپرسونیک و دسته‌های پهپاد زیر تهدید دائم عمل می‌کنند. بلوف خوانده شد: قدرت متعارف عظیم در برابر آمادگی تحمل درد و تحمیل فرسایش نامتقارن متزلزل می‌شود.

خشم که این حسابرسی را شعله‌ور کرد — آمادگی برای استقبال از فروپاشی ساختاری اگر مصونیت را پایان دهد — حقیقتی ژرف‌تر را بازمی‌تاباند: هنگامی که خستگی اخلاقی با گسترش مادی بیش‌ازحد برخورد کند، سقوط شتاب می‌گیرد. توده‌های عادی غرب، کرخت یا پرت‌شده از تصاویر واسطه‌شده رنج، نتوانستند ماشین را با اعتصابات عمومی یا پس‌گرفتن رضایت جمعی متوقف کنند. اکنون درد به‌صورت ملموس در پمپ‌بنزین و کیف پول فرود می‌آید. آزادسازی رکورد ۴۰۰ میلیون بشکه آژانس بین‌المللی انرژی (۱۱ مارس ۲۰۲۶) — بزرگ‌ترین در تاریخ — هفته‌ها، شاید ماه‌ها می‌خرد، اما اگر اختلال ادامه یابد، تا اواخر ژوئن کمبود نمایان می‌شود. قیمت نفت به بالای ۱۰۰ دلار در هر بشکه صعود می‌کند (با سناریوهای بدتر ۱۳۵-۲۰۰ دلار)؛ شاخص‌های اروپایی گاز مانند TTF جهش می‌کنند؛ معادل سوخت نزدیک به ۲۰ یورو در لیتر در بازارهای با مالیات بالا قابل تصور می‌شود. این شوک جیب — بسیار فوری‌تر از جنایات دور — تظاهرات گسترده، اعتصابات عمومی و شورش‌های انتخاباتی طولانی‌مدت غایب را برمی‌افروزد.

اروپا، به‌ویژه آلمان، در مرکز آسیب‌پذیری ایستاده است. گذار انرژی آلمان (Energiewende) — کنار گذاشتن تدریجی هسته‌ای و شتاب کاهش زغال‌سنگ — گزینه‌ها را به گاز وارداتی و تجدیدپذیرهای متناوب محدود کرده و قیمت برق را گروهان نوسانات جهانی سوخت فسیلی کرده است. فرانسه با پایه هسته‌ای خود را محافظت می‌کند؛ لهستان و اسپانیا زغال‌سنگ یا جداسازی قوی خورشیدی را حفظ کرده‌اند؛ ایالات متحده، چین، روسیه و ژاپن از منابع داخلی متنوع بهره می‌برند. آلمان اما با درد صنعتی شدید، فشار مالی و فرسایش سیاسی روبه‌روست. ائتلاف صدراعظم مرتز به ارتدکسی مالی و تعهدات بی‌چون‌وچرا — کمک به اوکراین، تحریم‌های روسیه، حمایت بی‌قیدوشرط از اسرائیل — چسبیده در حالی که ایالات جنوبی (ایرلند، اسپانیا، ایتالیا) از ریاکاری اخلاقی در غزه آزوده‌اند و مجارستان/اسلواکی به‌دنبال واقع‌گرایی انرژی با

کاهش محدودیت‌های واردات روسیه هستند. بحران نفت هر شکاف را بزرگ‌تر می‌کند: توزیع نابرابر درد، زنجیره و تو، بازگشت سیاست‌ها یا فروپاشی کامل انسجام اتحادیه اروپا را تهدید می‌کند. آلمان یا خم می‌شود — نرم کردن مواضع برای جلوگیری از شورش داخلی و انتخابات زودهنگام — یا به نقطه محوری بدل می‌شود که بلوک بر آن می‌شکند.

موضع ایران الگوی برهم‌زدن را برجسته می‌کند. جانشینی مجتبی خامنه‌ای انتقام را با وضوح استراتژیک درآمیخته است. پس از ضربه‌ها در میانه مذاکرات فعال، راه خروجی وجود ندارد؛ اعتماد نابود شده است. تهران نه صرفاً کاهش تنش، بلکه اصلاح ساختاری می‌خواهد — فلسطین بدون استعمار، برچیدن «رژیم صهیونیستی» — شروطی که برای دولتی آمریکایی وابسته به شبکه‌ها و نفوذ لابی طرفدار اسرائیل از نظر سیاسی غیرممکن است. تلاش‌های خروج آبرومندانه در برابر این حداکثرگرایی شکست می‌خورد. آمادگی‌های دهه‌های رژیم — گسترش موشکی، سخت کردن نیروهای نیابتی، احتیاط ارزی — اکنون با دقت اجرا می‌شود و پایگاه‌های آمریکایی را از دارایی به بدهی و اتحادها را به بار تبدیل می‌کند.

در حکمت **تل ماسه‌ها**، هر انقلابی بذره‌های نابودی خود را دارد و امپراتوری‌ها سقوط می‌کنند زیرا فراموش می‌کنند که قدرت بدون مشروعیت شکننده است. ترک غزه این فراموشی را متجلی ساخت: غروری که مصونیت ابدی را فرض کرد. بها نه عدالت به تعویق افتاده انتزاعی است؛ بلکه فروپاشی در حال وقوع است — هرج و مرج اقتصادی، بازآرایی ژئوپلیتیک، ترک برداشتن نمای ادعای جهان مبتنی بر قواعد. صورت‌حساب سررسید شده و تاریخ، بی‌بخشش، آن را کامل ارائه می‌دهد.

آنچه پدیدار می‌شود نه صرفاً فروپاشی، بلکه دگرگونی است: سپیده‌دم چندقطبی که در آن برهم‌زدن عدالت را تحمیل می‌کند، ورشکستگی اخلاقی نظم کهن راه را برای بیداری نوین، هرچند پرتلاطم، باز می‌کند. ادویه دیگر به شرایط واشنگتن جریان ندارد. و در این حقیقت ساده، آغاز پایانی نهفته است — و شاید، سرانجام، بذره‌های چیزی عادلانه‌تر.